

دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس ۲۱، آخرالزمانی ۲، واژگانی

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

گفتیم که یکی از ویژگی‌های بارز ادبیات آخرالزمانی، به ویژه کتاب مکاشفه، این است که به صورت نمادین ارتباط برقرار می‌کند. بله، این کتاب به وقایع و اشخاص واقعی در تاریخ و همچنین در آینده، زمانی که خدا برای پایان دادن به تاریخ بازمی‌گردد، اشاره دارد، اما آنها را نه به معنای واقعی کلمه، بلکه از طریق ارتباط نمادین و نوع استعاری زبان توصیف می‌کند. و بنابراین، باید بتوان با نحوه ارتباط مکاشفه از طریق نمادگرایی کنار آمد.

شاید یک راه خیلی ساده برای بیان آن باشد، اما یک راه برای درک مکاشفه و نمادها این است که اولاً به خود نماد و خطوط پیرونی آن و نحوه‌ی نمایش آن توجه کنیم. اما راه دوم این است که معنای آن نماد را بفهمیم، منظور از آن نماد چیست؟ چه چیزی توسط آن منتقل می‌شود؟ معنای خود نماد چیست؟ و در نهایت، سوم، بفهمیم که نماد به چه چیزی اشاره دارد.

از نظر تاریخی، این نماد به چه شخص یا رویدادی اشاره دارد؟ برای مثال، در مکاشفه، اشارات متعددی به یک جانور می‌بینیم. این جانور به عنوان موجودی هفت سر توصیف شده است. شاخ‌هایی روی آن قرار دارد.

به رنگ قرمز به تصویر کشیده شده است. بنابراین این نماد است. این چیزی است که یوحنا می‌بیند.

گام بعدی این است که پرسیم، معنای این نماد چه می‌تواند باشد؟ چه معنایی از آن منتقل می‌شود؟ یک جانور، یک جانور هفت سر، معمولاً با چیزهایی مانند شر و آشوب و نابودی مرتبط است. این معنایی است که توسط آن نماد منتقل می‌شود. و سپس می‌توان پا را فراتر گذاشت و پرسید، این نماد به چه چیزی اشاره دارد؟ نماد جانوری که ویرانی و شر و آشوب را منتقل می‌کند، به چه چیزی اشاره دارد؟ یا به چه کسی اشاره دارد؟ به احتمال زیاد، اگر من یک خواننده قرن اول باشم که کتاب مکاشفه را می‌خوانم، آن را امپراتوری روم یا شاید امپراتوری که در حال حاضر بر تخت نشسته است، تشخیص می‌دهم.

یا برای مثال دیگری که قبلاً به آن نگاه کرده‌ایم، در مکاشفه فصل ۹، این توصیف از این ملخ‌ها را دیدیم. نماد ملخ است که به عنوان ملخی با تاج‌هایی بر سر توصیف شده است. سر انسان، صورت مرد، موی زن و دندان‌های شیر دارد.

،دمی مانند عقرب دارد .می تواند نیش بزند و باعث رنج و آسیب شود .معنای آن این است که ملخ، نماد ملخ، چه معنایی دارد؟ این نماد، ایده‌هایی از قتل عام و ویرانی و آسیب گسترده را القا می‌کند

این نشان دهنده قدرت، نیرو و قدرت است .اما وقتی می‌پرسیم، به احتمال زیاد به چه چیزی اشاره دارد؟ به نظر من، در مکاشفه فصل ۹ نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد ملخ نماد یا اشاره به موجودات شیطانی است .این واقعیت که آنها از هاویه بیرون می‌آیند، که اغلب در مکاشفه جایگاه موجودات شیطانی و اهریمنی است، احتمالاً ملخ‌ها به موجودات شیطانی اشاره دارند

یک مثال آخر، در مورد دو شاهد در مکاشفه فصل ۱۱ چطور؟ ما این توصیف را در مورد دو مردی که به ،عنوان شاهد عمل می‌کنند، می‌یابیم .آتش از دهانشان بیرون می‌آید تا کسانی را که با آنها مخالفت می‌کنند بسوزاند .با این حال، خودشان در پایان فصل ۱۱ یا در پایان روایت دو شاهد در این بخش از فصل ۱۱، به قتل می‌رسند

اما در نهایت مطرح می‌شوند .معنای این دو نماد، نماد این دو شاهد چیست؟ احتمالاً به معنای شاهد و حقیقت، شاهد حقیقت، به ویژه در مواجهه با درگیری اشاره دارد .دو شاهد به چه چیزی اشاره دارند؟ احتمالاً آنها به کلیسا، کل کلیسا، اشاره دارند که حتی در مواجهه با درگیری با امپراتوری روم، به عنوان یک شاهد عمل می‌کند

،بنابراین اینها نمونه‌هایی از چگونگی عملکرد نمادها هستند، یعنی توصیف خود نماد، چستی نماد، دوم معنای آن، چه دلالت‌هایی به نظر می‌رسد نماد دارد .و در نهایت، نماد ممکن است به چه چیزی اشاره کند . گاهی اوقات مورد سوم، اینکه نماد به چه چیزی اشاره دارد، می‌تواند کمی پیچیده‌تر باشد

اگر بخواهیم کمی مختصرتر در مورد نمادها صحبت کنیم، فکر می‌کنم باید بدانیم که حتی اعداد موجود در مکاشفه نیز ارزش نمادین دارند .یعنی، این اعداد نه به خاطر اطلاعات ریاضی که منتقل می‌کنند، و نه به خاطر اطلاعات زمانی که منتقل می‌کنند، چه سه سال و نیم باشد، چه ۴۲ ماه، چه هزار سال .این اعداد نه به خاطر اطلاعات ریاضی یا زمانی که منتقل می‌کنند، بلکه به خاطر ارزش‌های نمادین، اطلاعات نمادینی که منتقل می‌کنند، وجود دارند

برای شروع با یک عدد نسبتاً آسان، یکی از اعدادی که در مکاشفه همه جا حاضر است، عدد هفت است. هفت، همانطور که اکثر مردم تشخیص می‌دهند و می‌توانند تشخیص دهند، هفت نشان دهنده کمال یا تمامیت است. بنابراین، به عنوان مثال، هفت مُهر، چرخه هفت مُهر و هفت شیپور و هفت جام، آنقدر وجود ندارند که به معنای واقعی کلمه فقط هفت بلا با مهرها، شیپورها و جام‌ها را نشان دهند، اما عدد هفت نشان دهنده داوری کامل خدا بر جهان است.

یا عدد دیگری، عدد دوازده. عدد دوازده در مکاشفه به عنوان عدد دوازده یا گاهی اوقات به صورت مضربی از آن آمده است، مانند ۱۴۴ که دوازده ضربدر دوازده است، یا ۱۴۴۰۰۰، عددی که می‌بینید چند بار تکرار می‌شود، دوازده ضربدر دوازده ضربدر هزار می‌شود، عددی که نشان دهنده بزرگی، یا مقدار زیاد، یا دوباره کامل بودن است. عدد دوازده قابل توجه است زیرا تعداد قوم خداست که از دوازده قبیله یا دوازده رسول الگوبرداری شده است، به طوری که وقتی مثلاً عدد ۱۴۴۰۰۰ را پیدا می‌کنید، احتمالاً به تعداد کامل قوم خدا اشاره دارد.

یا ابعاد اورشلیم جدید در مکاشفه ۲۱ اغلب دیده می‌شود، به صورت مضربی از دوازده، ۱۴۴ ذراع یا چیزی شبیه به آن، یا ۱۲۰۰۰ به تصویر کشیده شده است. بنابراین همه چیز در اورشلیم جدید بر اساس عدد دوازده مدل‌سازی شده است. باز هم، عدد دوازده، نمادی از قوم خدا.

بنابراین عدد دوازده نه به دلیل ارزش ریاضی، بلکه به دلیل معنای نمادینی که منتقل می‌کند، در اینجا آمده است. این عدد، قوم خدا را در تکمیل خود آگاه می‌کند. سه سال و نیم، این عدد را چندین بار، به خصوص در فصل‌های ۱۱، ۱۲، ۱۳، در مرکز کتاب، چند بار به سه سال و نیم اشاره شده است.

احتمالاً سه سال و نیم وجود دارد، باز هم، نه برای اشاره به یک زمان زمانی به معنای واقعی کلمه. سه سال و نیم که هر کدام ۳۶۵ روز است، و سپس نیم سال که نیمی از آن است. بنابراین این ایده یک دوره زمانی به معنای واقعی کلمه نیست، بلکه در عوض سه و نیم احتمالاً نمادی از ایده یک دوره زمانی کوتاه و شدید است. اما آن دوره زمانی قطع می‌شود.

بنابراین شما سال اول شماره یک، سال دوم، سال سوم، اما بعد از آن شش ماه دارید. این دوره قطع می‌شود. همه چیز شروع به چرخیدن می‌کند و سپس ناگهان به پایان می‌رسد.

همچنین نیمی از عدد هفت است، که باز هم نشان می‌دهد چیزی کامل نشده است. بنابراین ایده سه سال و نیم برای به تصویر کشیدن یک دوره زمانی واقعی نیست، بلکه برای به تصویر کشیدن زمان وجود کلیسا است. این زمان، زمان شدت، آزار و اذیت شدید و مخالفت است، اما دوام نخواهد داشت.

قطع و کوتاه خواهد شد. و در واقع، من همچنین استدلال می‌کنم که اشاره به سه سال و نیم نباید به هفت سال اضافه شود، اما اشاره به سه سال و نیم یا ۴۲ ماه یا ۱۲۶۰ روز، همه این نامگذاری‌ها را در مکاشفه می‌بینید، همه به یک دوره زمانی اشاره دارند. از قرن اول تا ظهور دوم مسیح، وجود کلیسا گاهی اوقات آشفته. زمان مخالفت و درگیری شدید با امپراتوری‌های جهان خواهد بود، اما این دوره دوام نخواهد داشت.

وقتی خدا برای داوری بشر شرور و تبرئه و پاداش قوم وفادارش بازگردد، این عدد کوتاه خواهد شد. در نهایت هزار، عدد هزار، احتمالاً نه به خاطر ارزش ریاضی‌اش وجود دارد و نه در متنی مانند مکاشفه ۲۰، بلکه اطلاعات زمانی است که ارتباط برقرار می‌کند. اما در عوض، در فصل ۲۰، به جای اشاره لزوماً به یک دوره زمانی هزار ساله یا حدوداً ۳۶۰ روزه، به جای هزار، باز هم فکر می‌کنم ایده کامل بودن یا یک دوره زمانی کامل. یا بی‌نقص را منتقل می‌کند و نه یک تعیین زمانی خاص.

و بنابراین، به نظر من، حتی اعداد نیز باید به صورت نمادین و به خاطر اطلاعات نمادینی که منتقل می‌کنند، دیده شوند، نه اینکه به خاطر ارزش ریاضی یا زمانی‌شان به معنای واقعی کلمه در نظر گرفته شوند. در واقع پیشنهاد من این است که مکاشفه را به صورت نمادین و نه به معنای واقعی کلمه تفسیر کنیم، که با نحوه تفسیر خود عیسی از دو نماد در فصل اول مکاشفه مطابقت دارد. تقریباً می‌توان گفت که فصل اول مکاشفه به نوعی، ما را با نحوه خواندن بقیه کتاب آشنا می‌کند یا ما را برای چگونگی خواندن آن آماده می‌کند.

در فصل اول مکاشفه، یوحنا رؤیایی می‌بیند، رؤیای پسر انسان که چراغدانی در دست دارد، و نویسنده، خود عیسی، در انتهای فصل، در آیات ۱۹ و ۲۰، یوحنا را مأمور می‌کند تا این کار را انجام دهد، عیسی یوحنا را مأمور می‌کند و خود عیسی دو تصویر از فصل اول را تفسیر می‌کند. باز هم، یوحنا این رؤیا را از پسر انسان می‌بیند، و او چراغدانی در دست دارد، و اکنون خود عیسی آن را تفسیر می‌کند. در آیه ۲۰، او می‌گوید، راز هفت ستاره، که یکی از ویژگی‌های دیگر رؤیای یوحنا است.

او پسر انسان را می‌بیند، هفت ستاره و هفت چراغدان طلایی را می‌بیند، و حالا عیسی می‌گوید، راز هفت ستاره‌ای که در دست راست من و هفت چراغدان طلایی دیدی این است، هفت ستاره فرشتگان هفت کلیسا

هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا هستند. پس می‌بینید که چگونه عیسی فهمیده است که هفت ستاره ستاره‌های واقعی نیستند، بلکه نماد هستند، ستاره‌هایی که یوحنا دید نماد هفت فرشته‌ای هستند که به هفت کلیسا تعلق دارند، و هفت چراغدانی که در رؤیا دید به هفت چراغ واقعی اشاره ندارند، بلکه نماد و اشاره به کلیسا هستند. بنابراین من دوباره اینطور برداشت می‌کنم، مگر اینکه واقعاً دلیل قانع‌کننده‌ای برای این کار وجود داشته باشد، این است که همه چیز در مکاشفه باید به صورت نمادین تفسیر شود، نه به صورت تحت‌اللفظی.

باز هم، این بدان معنا نیست که مکاشفه به وقایع و اشخاص و مکان‌های واقعی اشاره نمی‌کند، بلکه به آنها به صورت نمادین اشاره می‌کند، نه به معنای واقعی کلمه. ویژگی دیگر نمادگرایی، که فقط به طور گذرا به آن اشاره می‌کنم، این است که بخش زیادی از زبان یوحنا از عهد عتیق گرفته شده است. در جلسه بعدی، در مورد کاربرد عهد عتیق در عهد جدید، استفاده نویسندگان عهد جدید از متون عهد عتیق صحبت خواهیم کرد و چند نمونه از مکاشفه را مورد بحث قرار خواهیم داد، اما بسیاری از تصاویر یوحنا، بسیاری از نمادگرایی‌هایی که او برمی‌گزیند، از عهد عتیق گرفته شده است.

، بنابراین زبان یوحنا، از جمله اعداد، باید به صورت نمادین تفسیر شود، نه به معنای واقعی کلمه. به نظر من اصل دوم که در تفسیر مکاشفه مهم است، درک آن در پرتو زمینه تاریخی اصلی آن است، یعنی به روشی که با هر کتاب دیگری از عهد جدید برخورد می‌شود. مکاشفه در پاسخ به و در طول دوران سلطه امپراتوری نوشته شده است، یعنی امپراتوری روم بر جهان آن زمان حکومت می‌کرد، و روم نیز به عنوان مسئول رفاه اتباع خود و امپراتوری تلقی می‌شد، هر آنچه را که آنها تجربه می‌کردند مدیون روم بودند.

برخی از شما درباره صلح رومی معروف شنیده‌اید، این واقعیت که صلح روم، روم صلح را برای کل حکومت یونانی-رومی به ارمغان آورده بود. اما فراتر از آن، در چارچوب حکومت روم، روم با یک رابطه پیچیده و طرفدار یک رابطه پیچیده بین سیاست، اقتصاد و دین کار می‌کرد. این سه به طور پیچیده‌ای در هم تنیده بودند، بسیار برخلاف برخی از جوامع امروزی ما، که در آنها دین و سیاست یا دین و جامعه از هم جدا نگه داشته می‌شوند.

در آن روز، نظام اقتصادی روم، نظام سیاسی آن و نظام مذهبی آن کاملاً در هم تنیده بودند. شما نمی‌توانستید در یکی بدون مشارکت در دیگری مشارکت کنید. به طوری که مسیحیان در آن زمان اغلب وسوسه می‌شدند که با مشارکت در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روم، در معرض خطر سازش با

بت‌پرستی مذهبی امپراتوری روم نیز قرار گیرند، نه تنها از طریق پرستش خدایان بت‌پرست، بلکه از طریق پرستش خود امپراتور .

بخشی از نظام مذهبی روم شامل پرستش امپراتور به عنوان کسی بود که مسئول رفاه شما و مسئول تمام کارهایی بود که امپراتوری روم برای اتباع خود انجام می‌داد. بنابراین اگر در قرن اول مسیحی بودید، با شرکت در زندگی سیاسی و اقتصادی روم، اغلب مستلزم مشارکت در نظام مذهبی روم نیز بودید. که نویسنده مکاشفه آن را بت‌پرستی می‌داند، که شامل پرستش خدایان و بت‌های بت‌پرست و حتی پرستش خود امپراتور می‌شود.

که در این صورت، مسیحی را به سازش و مصالحه وادار می‌کند. سازش و مصالحه بر سر پرستش انحصاری که تنها متعلق به خدا و عیسی مسیح است. بنابراین یوحنا سپس می‌نویسد تا به این وضعیت پردازد

باز هم، می‌توانید ببینید که برای مسیحیان چند پاسخ ممکن وجود دارد. مسیحیان می‌توانند مخالفت و مقاومت کنند و از شرکت در برخی از اعمال مذهبی بت‌پرستانه خودداری کنند و بنابراین شاید عواقب آن را متحمل شوند. این ظلم اقتصادی یا آزار و اذیت به شکل ظلم و مشکلات است که معمولاً در سطح محلی ایجاد می‌شود.

بیشتر آزار و اذیت در این برهه لزوماً از بالا، از جانب خود امپراتور، صورت نمی‌گرفت، بلکه بخش زیادی از آن از سوی نخبگان محلی و حاکمان محلی در جوامع مختلف، مشتاق جلب رضایت روم و حفظ روابط خوب با آن، صورت می‌گرفت. آنها کسانی بودند که امتناع مسیحیان از مشارکت را به عنوان نشان دادن ناسپاسی و حتی شورش علیه روم و سیستم سیاسی، اقتصادی و مذهبی آن تلقی می‌کردند. در غیر این صورت بسیاری از مسیحیان ممکن است سازش را انتخاب کنند و فکر کنند که به نوعی می‌توانند شمول و مشارکت در سیستم رومی و حتی سیستم بت‌پرستانه آنها را توجیه کنند و همچنان وفاداری خود را به عیسی مسیح حفظ کنند.

بنابراین، مکاشفه پاسخی به آن وضعیت است، جایی که یوحنا باید به کسانی پردازد، و شاید کسانی را که به دلیل وفاداری به عیسی مسیح تحت ظلم و آزار و اذیت قرار دارند، تسلی دهد. اما همچنین باید به کسانی که در معرض خطر سازش هستند هشدار دهد و آنها را مورد خطاب قرار دهد. جالب است که وقتی هفت نامه را در فصل‌های دو و سه می‌خوانید، هفت پیام به هفت کلیسای که یوحنا به آنها می‌پردازد، زمینه‌ای برای درک مکاشفه فراهم می‌کنند، متوجه می‌شوید که تنها دو مورد از آنها از هر نوع ظلم و آزار و اذیت رنج می‌برند.

پنج نفر دیگر اساساً چنان در دنیای روم غرق و درگیر شده‌اند که در معرض خطر از دست دادن شهادت خود هستند یا قبلاً آن را از دست داده‌اند. بنابراین، مکاشفه فقط ادبیاتی برای ستمدیدگان و ستمدیدگان نیست، بلکه قرار است کسانی را که با حکومت روم و نظام مذهبی روم سازش می‌کنند، شوکه کند. بنابراین، باید مکاشفه را در پرتو زمینه تاریخی و فرهنگی آن به عنوان پاسخی به آن درک کرد.

همانطور که می‌توان هر یک از نامه‌های پولس را به عنوان پاسخی خاص به مشکلات نسبتاً خاص درک کرد، سوم، اصل دیگری که از چند نکته‌ای که خود یوحنا می‌گوید، اما به طور خاص از ژانر ادبی مکاشفه، ناشی می‌شود، این است که هر تفسیری که یوحنا نمی‌توانسته در نظر داشته باشد یا خوانندگانش نمی‌توانستند آن را درک کنند، احتمالاً باید رد شود. زیرا، اول از همه، دیده‌ایم که مکاشفه یک نامه است

این به شکل یک نامه بیان شده است، که منظور این است که نامه قرار بوده اطلاعاتی را به خوانندگان منتقل کند که به موقعیت خاص آنها پاسخ دهد. بنابراین، به عنوان یک نامه، احتمالاً، اطلاعاتی را منتقل می‌کند که خوانندگان یوحنا می‌توانستند آن را درک کنند و یوحنا نیز آن را مد نظر داشته است. باز هم، اینکه مکاشفه را به عنوان کتابی در نظر بگیریم که به واقعیت‌های تکنولوژیکی قرن بیست و یکم می‌پردازد، به معنای خارج کردن آن از دست خوانندگان اصلی است که این کتاب برای آنها در نظر گرفته شده بود.

جالب اینجاست که کتاب مکاشفه در فصل ۲۲ با جمله‌ای جالب به پایان می‌رسد که دوباره نشان می‌دهد قرار بوده برای خوانندگان اولیه مرتبط باشد. و با شروع از آیه ۱۰، این دقیقاً همان چیزی است که در انتهای کتاب، فرشته‌ای یوحنا را خطاب قرار می‌دهد و در پایان، نصیحت‌هایی در مورد اینکه یوحنا با کتاب چه کند و خواننده چگونه باید واکنش نشان دهد، چگونه باید آن را خواند و به آن پاسخ داد، ارائه می‌دهد. آیه ۱۰. جالب اینجاست که این دقیقاً برعکس کاری است که به دانیال گفته شده بود انجام دهد.

به او گفته شد که نبوت خود را مَهر کند، زیرا برای زمانی دیگر بود. اکنون، به یوحنا گفته می‌شود که آن را مَهر نکنند، زیرا زمان نزدیک است. یعنی، این وقایع در حال حاضر در حال تحقق هستند، یا در آستانه تحقق هستند.

این پیامی برای خوانندگان اوست. یوحنا برای نسل بعدی نمی‌نویسد. او در حال نوشتن یک مکاشفه، یک پیشگویی، در قالب یک نامه است که قرار است به وضعیت معاصران خود، یعنی خوانندگانش، بپردازد.

بنابراین، دوباره، برای اینکه یک تصور غلط رایج را از بین ببرم، یک بار دیگر، به من آموخته شد که مکاشفه اساساً، کتابی است که اکنون در حال تحقق و آشکار شدن است و خوانندگان قرن بیستم و بیست و یکم می‌توانند آن را درک کنند. و اینکه خوانندگان قرن اول نمی‌فهمیدند، و یوحنا احتمالاً آنچه را که می‌دید نمی‌فهمید. باز هم، این باید برعکس شود.

خوانندگان و نویسنده قرن اول کسانی بودند که فهمیدند. اگر کسی بفهمد، ما هستیم که نمی‌فهمیم. و ما باید سخت تلاش کنیم تا بفهمیم، یوحنا چه چیزی را به خوانندگان قرن اول که در تلاش برای زندگی کردن در بستر امپراتوری روم قرن اول بودند، منتقل می‌کرد.

بنابراین، مکاشفه کتابی است که نباید مُهر و موم شود، بلکه کتابی است که باید در میان خوانندگان قرن اول فهمیده و خوانده شود، به آن پرداخته شود و تحقق یابد. بنابراین وقتی تفسیرهایی را می‌شنوم که بخش‌های خاصی از مکاشفه را با تراشه‌های کامپیوتری، یا جنگ هسته‌ای، یا ملت چین یا شخص دیگری برابر می‌دانند، باید بلافاصله سوالات و پرچم‌های قرمز را در ذهن شما ایجاد کند. و احتمالاً باید این تفاسیر رد شوند.

و برای من جالب است که افرادی که، دانشجویانی که طرفدار فهم هر کتاب جدید دیگر، هر کتاب عهد جدید دیگر، با توجه به زمینه تاریخی اصلی آن هستند، وقتی صحبت از تفسیر مکاشفه می‌شود، از پیروی از آن خودداری می‌کنند. در عوض، آنها مستقیماً به این سوال می‌پردازند که چگونه مکاشفه ظاهراً در روزگار ما در حال شکل‌گیری و تحقق است. چند اصل دیگر، شماره یک، یا ببخشید، شماره چهار

بنابراین، اولاً باید آن را در پرتو نمادگرایی‌اش تفسیر کرد، و تشخیص داد که مکاشفه به صورت نمادین ارتباط برقرار می‌کند. ثانیاً، باید آن را در پرتو زمینه تاریخی اصلی‌اش تفسیر کرد. ثالثاً، باید هر تفسیری را که یوحنا هرگز نمی‌توانسته در نظر داشته باشد و مخاطبان قرن اول او هرگز نمی‌توانستند آن را درک کنند، احتمالاً رد کرد.

مورد چهارم این است که به خاطر درختان، جنگل را از نظر دور نکنید. یعنی آنقدر درگیر جزئیات نشوید که پیام اصلی متنی که با آن سر و کار دارید را از دست بدهید. برای مثال، هفت جام در فصل‌های ۸ و ۹، ببخشید، هفت شیپور در فصل‌های ۸ و ۹، و همچنین هفت جام در فصل ۱۶ مکاشفه.

می‌توان در مورد چگونگی تحقق دقیق این بلایا، زمان وقوع آنها و رویدادهای مرتبط با آنها حدس و گمان زد. می‌توان آنقدر درگیر جزئیات شد که از این واقعیت غافل شد که این جام‌ها و شیپورها، بلاهایی که با آنها

مرتبط هستند، بسیار شبیه به ده بلا در کتاب خروج هستند، همانطور که خدا مصریان را از دست فرعون و مصر نجات داد. بنابراین، هنگام خواندن روایت هفت شیپور و هفت جام، نکته مهم دقیقاً چگونگی تحقق آنها و شکل ظاهری آنها نیست.

فکر می‌کنم برای مفسران قرن بیستم و بیست و یکم بسیار دشوار است که به طور قطعی در این مورد اظهار نظر کنند. اما به جای اینکه پرسیم اینها دقیقاً چه بودند، یا چگونه محقق خواهند شد، چه زمانی رخ خواهند داد، چه رویدادهایی آنها را محقق خواهند کرد، باید توجه داشت که به همان شیوه، به نظر می‌رسد پیام به همان شیوه‌ای است که خدا در خروج اول، یک ملت شرور، بی‌خدا و ستمگر را داوری کرد و قوم خود را از آن رهایی بخشید. بنابراین در یک خروج جدید، خدا بار دیگر یک ملت شرور و ستمگر را داوری خواهد کرد و قوم خود را به همان شیوه‌ای که در خروج اول انجام داد، نجات و رستگاری خواهد داد.

حتی اگر نتوانیم دقیقاً بفهمیم که آن [رویداد/دنیا/...] چگونه خواهد بود و آن بلاها و آن داوری‌ها دقیقاً چگونه اتفاق خواهند افتاد. پس با مشغول شدن بیش از حد به درختان، جنگل را از دست ندهید. بله، ما باید به درختان نگاه کنیم و سعی کنیم آنها را بفهمیم، اما کل جنگلی را که آنها تشکیل می‌دهند، از دست ندهیم.

پنجم، فکر می‌کنم بیش از هر کتاب دیگری در عهد جدید، توصیه خوبی است که از تفاسیر خوب استفاده کنید. تعدادی تفسیر بسیار خوب در مورد مکاشفه یا کتاب‌هایی وجود دارد که فقط تفسیر نیستند، بلکه نوعی مقدمه برای آن هستند. من به اثری از ریچارد باکوم، «الهیات کتاب مکاشفه»، منتشر شده توسط انتشارات دانشگاه کمبریج، فکر می‌کنم که یکی از بهترین بررسی‌های تک جلدی کتاب مکاشفه است که من پیدا کرده‌ام.

کتاب اخیر مایکل گورمن با عنوان «خواندن مسئولانه مکاشفه» مقدمه‌ای بسیار مفید برای خواندن کتاب و برخی از دام‌هایی است که باید از آنها اجتناب کرد. تفسیر سطح متوسط رابرت مونتس در کتاب «تفسیر بین‌المللی جدید در عهد جدید» هنوز هم راهنمای بسیار مفید و تحلیلی معقول از متن است. تفسیرهای پیشرفته‌تری در مورد مکاشفه وجود دارد که بسیار مفید هستند، اما اینها به ویژه در مکاشفه راهنمایی‌های مفیدی هستند.

بنابراین، در مورد کتابی مانند مکاشفه، فکر می‌کنم باید به تفاسیر خوب، یعنی دیگریانی که با متن دست و پنجه نرم کرده‌اند، تکیه کرد. به نظر من، اصل ششم این است که برای خواندن مکاشفه، مقدار مناسبی از فروتنی

ضروری است. جایی برای ادعاهای جزئی وجود ندارد، جایی برای عدم تمایل به گوش دادن یا نگرش «من درست می‌گویم» وجود ندارد، اما در عوض، با توجه به نوع کتاب مکاشفه، با توجه به تنوع روش‌های برخورد با آن، با توجه به برخی از دشواری‌های درک آن، در چارچوب پیشنهاداتی که در بالا ارائه دادم، فکر می‌کنم هر تفسیری باید با فروتنی تعدیل شود.

می‌دانم که باید در کتابی مثل مکاشفه، هفتمین مورد را هم داشته باشم، نباید با شش مورد تمام کنیم، اما اینطور نیست، بنابراین با شش مورد تمام می‌کنم. بنابراین، به نظر من، نقد ژانر ابزاری مهم و ارزشمند در تفسیر است. باز هم، ما را در مسیر درست قرار می‌دهد، همه مشکلات را حل نمی‌کند، هر کتاب ساختار و روش توسعه منحصر به فرد خود را دارد، اما نقد ژانر به ما کمک می‌کند تا در مسیر درست قرار بگیریم، ما را وادار می‌کند تا سوالات درستی از متن پرسیم و باعث می‌شود اطلاعات درستی از متن انتظار داشته باشیم و انتظار نداشته باشیم که کاری را انجام دهد که قرار نیست انجام دهد.

و به ویژه از آنجا که عهد جدید و عهد عتیق در ژانرهای ادبی نوشته شده‌اند که ممکن است با هر چیزی که ما داریم مطابقت داشته باشند یا نداشته باشند، لازم است سعی کنیم با انواع قالب‌های ادبی و ژانرهای ادبی که عهد عتیق و جدید را تشکیل داده‌اند، و اینکه چگونه این امر بر نحوه تفسیر ما از آن کتاب‌ها تأثیر می‌گذارد آشنا شویم. اکنون، با نقد ژانر، ما سوالات بسیار گسترده‌ای در رابطه با کل کتاب‌ها، و نحوه کنار هم قرار گرفتن آنها، و اینکه چگونه ژانر کتاب ممکن است بر نوع سوالاتی که می‌پرسیم و نحوه رویکرد ما به کتاب برای تفسیر آن تأثیر بگذارد، پرسیده‌ایم. حال، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که کمی دقیق‌تر شوم و در چند جلسه بعدی، به چگونگی تفسیر برخی از جزئیات متن نگاه کنم، و همچنین بیشتر در مورد اصولی صحبت خواهیم کرد که از انواع مختلف ژانر فراتر می‌روند، اگرچه برخی از این موارد به روش‌های مختلفی برای انواع مختلف ادبی اعمال می‌شوند.

اما کاری که الان می‌خواهم انجام دهم این است که کمی در مورد تحلیل واژگانی و معنایی متن کتاب مقدس صحبت کنم. یعنی، حالا می‌خواهیم به مسائلی مربوط به خود متن، ترکیب کلمات، دستور زبان، معنای واژگان یا کلماتی که در متن کتاب مقدس یافت می‌شود، بپردازیم. چگونه آنها را درک می‌کنیم؟ همانطور که قبلاً اشاره کردیم، متون عهد جدید و عهد عتیق به زبان‌هایی بسیار متفاوت از زبان ما در دنیای مدرن نوشته شده‌اند، بنابراین باید با نحوه درک معنای کلمات، نحوه درک دستور زبان متن، و وقتی به تلاش برای درک معنای کلمات می‌رسیم، این همان چیزی است که کتاب‌های درسی هرمنوتیک یا کتاب‌های درسی تفسیر کتاب مقدس اغلب آن را مطالعات کلمات یا به عبارت ساده‌تر، تحلیل واژگانی یا معنایی می‌نامند.

و باز هم، مشکل این است که برای اکثر ما، به ویژه انگلیسی زبانان، اما گویشوران زبان‌های دیگر، این است که اکثر کلمات در ترجمه‌های ما ممکن است لزوماً با کلمات یونانی یا عبری که قرار است منتقل کنند، همسو یا از نظر معنایی با آنها مطابقت نداشته باشند. یعنی، کلمات یونانی یا عبری ممکن است از درک ما خارج شوند، یا ممکن است فقط به طور ناقص یا جزئی در ترجمه‌های ما گنجانده شوند، به طوری که باید معنای کلماتی را که در متن کتاب مقدس می‌یابیم در نظر بگیریم. بنابراین اجازه دهید چند مشاهده مربوط به کلمات و معانی کلمات را بیان کنم، و سپس بررسی خواهیم کرد که چگونه این امر می‌تواند در نحوه انجام تحلیل واژگانی یا مطالعات کلمات ما تفاوت ایجاد کند.

اول از همه، آیا این کلمات هستند؟ یک کلمه اساساً نمادی است که یک حوزه معنایی یا طیفی از معانی را مشخص می‌کند. یعنی کلمات به ندرت فقط یک معنی دارند. اگر چنین بود، زبان تقریباً غیرقابل استفاده می‌شد.

اگر مجبور بودید برای هر معنی یک کلمه داشته باشید، زبان تقریباً غیرقابل کنترل می‌شد. بنابراین معمولاً یک کلمه حوزه‌ای از معنا را مشخص می‌کند و می‌تواند بیش از یک معنی داشته باشد. اما در برخی موارد نادر، کلمات ممکن است یک معنی واحد داشته باشند، اما معمولاً کلمات طیف وسیعی از معانی را دارند.

می‌تواند به دهانه خرطوم فیل اشاره trunk فکر کنید. کلمه انگلیسی trunk برای انگلیسی زبانان، به کلمه داشته باشد. می‌تواند به قسمت پایین یک درخت، تنه درخت، اشاره داشته باشد.

می‌تواند به محفظه عقب ماشین اشاره داشته باشد. بریتانیایی‌ها به آن صندوق عقب ماشین می‌گویند. اما در انگلیسی، صندوق عقب به محفظه عقب ماشین اشاره دارد که برای نگهداری وسایل استفاده می‌شود.

می‌تواند به جعبه بزرگی اشاره داشته باشد که گاهی اوقات در پایین تخت قرار می‌گیرد. صندوقچه‌ای که برای trunk نگهداری لباس یا وسایل دیگر یا چیزی شبیه به آن استفاده می‌شود. بنابراین حتی کلمه انگلیسی می‌تواند به نظر برسد که علامتی از یک نقطه یا طیف وسیعی از معانی دارد.

اتفاقی که می‌افتد این است که معمولاً زمینه، معنا را از ابهام خارج می‌کند. یعنی، فقط به یکی از آن معانی اشاره می‌کند. خیلی به ندرت، به جز بازی با کلمات یا کنایه یا چیزی شبیه به آن، کلمات در هر کجا که استفاده شوند، بیش از یک یا همه این معانی را دارند.

در یک جمله استفاده می‌کنم، هرگز همه این معانی را همزمان به همراه ندارد trunk بنابراین وقتی از کلمه در trunk معمولاً متن نشان می‌دهد که من منظور را به یکی از این معانی محدود می‌کنم. بنابراین اگر از کلمه به چه trunk متنی که در مورد باغ وحش و حیوانات صحبت می‌کنم استفاده کنم، احتمالاً دقیقاً می‌دانید که معناست.

بخشی از یک فیل. بنابراین، متن عموماً یکی از آن معانی را محدود می‌کند. کلمه را به یکی از آن معانی در متن خود محدود می‌کند.

باز هم، نمی‌تواند همه این معانی را داشته باشد. نکته مهم دوم که باید درک شود این است که کلمات با گذشت زمان معنی خود را تغییر می‌دهند. می‌توان مثال‌های زیادی برای این موضوع زد.

یک مثال جالب از زبان انگلیسی است که پیامدهای متعددی داشته است. کلمه گی در انگلیسی، ۳۰، ۴۰، ۵۰ سال پیش، استفاده از کلمه گی معادل این بود که کسی را شاد یا خوشحال بنامیم. حتی یکی از سرودهای کریسمس ما، دان، ما اکنون پوشاک همجنسگرا هستیم، شادی و خوشحالی را القا می‌کند، چیزی شبیه به این.

در حالی که اکنون، در انگلیسی مدرن، این کلمه معنای بسیار بسیار متفاوتی از آن دارد. به گرایش جنسی کسی اشاره دارد. بنابراین کلمات با گذشت زمان تغییر می‌کنند.

گاهی اوقات تغییرات جزئی هستند، اما در مواقع دیگر، همانطور که مثال زدم، می‌تواند به یک تغییر نسبتاً قابل توجه تبدیل شود که پیامدهای بسیار مهمی بر نحوه استفاده از آن کلمه دارد. بنابراین نمی‌توانیم فرض کنیم که معنای یک کلمه در یک مقطع زمانی مشخص، با معنای آن در گذشته یا نحوه استفاده از آن در زمان‌های دیگر مطابقت دارد، زیرا کلمات تغییر می‌کنند. نه همیشه، اما اغلب اوقات این اتفاق می‌افتد.

کلمات از نظر معنا تغییر می‌کنند. بخشی از دلیل این امر این است که معنا دلخواه است. اساساً، به جز برخی موارد، بیشتر کلمات صرفاً همان معنایی را دارند که همه کاربران تصمیم می‌گیرند و نحوه استفاده از آن را تعیین می‌کنند.

به عبارت دیگر، برای گروهی از کاربران زبان در یک مقطع زمانی خاص چه معنایی دارد؟ اصل سوم این است که کلمات با کلمات دیگر مرتبط هستند. ما این را مترادف می‌نامیم. مترادف، دو کلمه‌ای است که از نظر معنا همپوشانی دارند.

این به این معنی نیست که آنها از نظر معنی کاملاً یکسان هستند. این به سادگی به این معنی است که مقداری همپوشانی وجود دارد. گاهی اوقات کلمات در معانی همپوشانی دارند، مانند داشتن دو دایره که یکدیگر را قطع می‌کنند، هرچند نه کاملاً.

کلمات از نظر معنا همپوشانی دارند، اگرچه ممکن است هنوز معنای منحصر به فرد خود را داشته باشند. در مواقع دیگر، کلمات ممکن است به عنوان مترادف با هم همپوشانی داشته باشند. یعنی یک کلمه، کلمه عام‌تر و کلمه دیگر، کلمه خاص‌تر است.

باشد. گل رز rose می‌تواند (hyponym) اصطلاح کلی‌تر است و یک زیرنام (flower) برای مثال، کلمه گل نوعی گل است، اما زیرنام بسیار خاصی از گل است. بنابراین کلمات می‌توانند به روش‌های مختلفی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

اما باز هم، کلمات همیشه فقط موجودیت‌های مجزا نیستند. گاهی اوقات آنها با یکدیگر مرتبط هستند و همپوشانی دارند. اصل دیگر این است که کلمات حاملان اصلی معنا نیستند.

فهم یک متن چیزی بیش از درک معانی کلمات و جمع کردن آنها با هم است. کلمات، هر چقدر هم که مهم باشند، حاملان و حاملان اصلی معنا نیستند. در عوض، کلمات با هم ترکیب می‌شوند تا بندها را بسازند.

بندها با هم ترکیب می‌شوند تا جملات را بسازند. جملات با هم ترکیب می‌شوند تا پاراگراف‌ها را بسازند. پاراگراف‌ها با هم ترکیب می‌شوند تا کل گفتمان‌ها را بسازند.

بنابراین باید درک کنیم که کلمات حاملان اصلی معنا نیستند. بله، آنها نقش مهمی ایفا می‌کنند، اما در یک زمینه وسیع‌تر عمل می‌کنند. همچنین درک این نکته مهم است که کتاب مقدس به زبان روزمره رایج آن زمان، به زبان‌های عبری و یونانی، نوشته شده است.

در گذشته، برخی، به ویژه در مورد زبان یونانی، فکر می‌کردند، به خصوص در قرن نوزدهم و حتی اوایل قرن بیستم، اغلب می‌شنیدیم که مردم از زبان یونانی به عنوان یک زبان خاص، یک زبان کتاب مقدس، یک زبان صحبت می‌کنند. یکی از محققان خیلی زود آن را زبان روح القدس نامید. به این معنی که یونانی، به ویژه، و گاهی حتی عبری، زبان کتاب مقدس، زبانی خاص و مناسب برای انتقال وحی خدا بود.

اما از طریق تحقیقات فراوان، به این نتیجه رسیده‌ایم که عهد عتیق و جدید که به زبان‌های عبری و یونانی منتقل شده‌اند، از زبان رایج آن زمان استفاده می‌کرده‌اند. به خصوص کشف بسیاری از پاپیروس‌ها و سایر آثار ادبی از قرن اول و حوالی آن زمان نشان داده است که زبان یونانی عهد جدید چیزی کمتر از زبان رایج، عادی و روزمره مردم عادی قرن اول نیست. به همین دلیل است که محققان اغلب از آن به عنوان زبان یونانی کوینه یاد می‌کنند.

این نوع خاصی از زبان یونانی یا یک زبان یونانی تخصصی نیست که برای انتقال وحی خدا مناسب باشد. بلکه در عوض، خدا تصمیم گرفت خود و کلامش را از طریق زبان رایج و روزمره مردم آشکار کند. بنابراین وقتی به الهام کتاب مقدس، این واقعیت که الهامی است اشاره می‌کنیم، نباید این را با وادار کردن زبان به انجام کاری که انجام نداده است، اشتباه بگیریم.

یعنی، الهام به این معنی نیست که زبان عبری یا یونانی به نحوی به شیوه‌ای غیرطبیعی، غیرمعمول یا تخصصی استفاده شده است. اما باز هم، نویسندگان عهد جدید و عهد عتیق به زبان رایج و معمولی زمان خود ارتباط برقرار می‌کنند. اصل دیگر این است که معنای یک کلمه باید از مرجع یا آنچه به آن اشاره دارد، متمایز شود.

یعنی اگر من در مورد یک کشتی صحبت می‌کنم، و در مورد تایتانیک و غرق شدن تایتانیک در سال ۱۹۱۲ صحبت می‌کنم، کلمه کشتی به معنای تایتانیک نیست. کلمه کشتی به طور خیلی ساده به چیزی شبیه به یک قایق بسیار بزرگ اشاره دارد. ممکن است من به تایتانیک اشاره کنم، اما کلمه کشتی به معنای تایتانیک نیست.

بنابراین، برای مثال، وقتی به متن کتاب مقدس نگاه می‌کنید، کلمه پادشاه ممکن است در متن عهد عتیق برای اشاره به داوود استفاده شود، اما کلمه پادشاه به معنای پادشاه داوود نیست. به معنای پادشاه داوودی نیست. کلمه عبری مَلِخ به معنای پادشاه یا حاکم است، یا می‌توانیم آن را به عنوان پادشاه یا حاکم ترجمه کنیم، اما در برخی زمینه‌ها، می‌تواند به یک پادشاه بسیار خاص اشاره داشته باشد.

بنابراین مهم است که تشخیص دهیم معنای یک کلمه با آنچه در واقعیت ممکن است به آن اشاره کند متفاوت است. بنابراین، بر این اساس، بیایید کمی در مورد روش انجام مطالعه کلمات صحبت کنیم. چگونه می‌توان مطالعه کلمات یا تحلیل واژگانی انجام داد؟ می‌خواهم به طور خلاصه سه مرحله‌ای را که اکثر مفسران موافقند باید در انجام مطالعه کلمات یا تحلیل واژگانی وجود داشته باشد، بیان کنم.

اولین قدم، بدیهی است که انتخاب کلمه است. نه لازم است و نه کسی وقت دارد که تک تک کلمات موجود در متنی که با آن سر و کار دارد را مطالعه کند. بنابراین مهم است که کلمات را بر اساس اینکه آیا کلمات، مشکل‌ساز هستند یا مثلاً در مورد معنای کلمه یوم یا روز در فصل اول پیدایش اختلاف نظر وجود دارد. انتخاب کنیم. چگونه این را می‌فهمیم؟ یا شاید یک کلمه، کلمه‌ای نادر باشد، به خصوص در زبان عبری.

بسیاری از کلمات فقط یک بار در کتاب مقدس عبری آمده‌اند، بنابراین بدون داشتن تعدادی کاربرد که بتوان آنها را در کتاب مقدس یا حتی خارج از آن مقایسه کرد، کار دشوار است. گاهی اوقات این می‌تواند یک چالش باشد. بنابراین کلماتی که نادر هستند یا فقط یک بار آمده‌اند، کلماتی که به نظر مهم می‌رسند، یعنی مکرراً در متن آمده‌اند یا به نظر می‌رسد نویسنده استدلال خود را بر اساس آن کلمه بنا کرده است.

برخی کلمات که شاید بیشتر جنبه الهیاتی دارند، مانند کلماتی مانند آشتی یا توجیه در نامه‌های پولس، یا در عهد عتیق و جدید، کلمه عهد، کلماتی که به نظر می‌رسد اهمیت الهیاتی دارند. اینها کلماتی هستند که شما برای مطالعه دقیق‌تر آنها انتخاب می‌کنید، بدیهی است که فراتر از نحوه ترجمه آنها به انگلیسی. مرحله دوم مربوط به برخی از مواردی است که در مورد کلمات و چپستی و عملکرد آنها گفته‌ایم، مرحله دوم تعیین حوزه معنا است.

این کلمه چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ چه معنایی ممکن می‌تواند داشته باشد؟ دامنه‌ی معنایی آن چیست؟ این کلمه چه معنایی می‌تواند در هر دو کلمه‌ی عبری یا یونانی داشته باشد؟ چه معنایی ممکن می‌تواند داشته باشد؟ به عنوان مثال، گاهی اوقات ابزاری مانند فهرست لغات می‌تواند به ما کمک کند تا به سادگی نحوه‌ی استفاده از یک کلمه را بررسی کنیم و تمام مثال‌ها را ببینیم و توجه کنیم که چگونه آنها متفاوت هستند و نویسندگان مختلف چگونه از کلمات استفاده می‌کنند و غیره. یک ابزار بسیار مفید، ابزارهای مطالعه‌ی کلمات یا فرهنگ لغت‌های الهیاتی است. دو ابزاری که جدیدتر هستند و برای خوانندگان انگلیسی زبان قابل دسترسی

هستند، ابزاری مانند فرهنگ لغت بین‌المللی جدید الهیات و تفسیر عهد عتیق، ویرایش شده توسط ویلم ون گمرن، هستند.

و سپس همتای عهد جدید، فرهنگنامه بین‌المللی جدید الهیات عهد جدید، ویرایش شده توسط کالین براون دو اثری هستند که بر اساس کلمات عبری و یونانی قابل دسترسی هستند. آنها جامع نیستند. به نظر می‌رسد که آنها بر آنچه که فکر می‌کنند کلمات مهم الهیاتی هستند، تمرکز می‌کنند، همانطور که عناوین فرهنگنامه‌ها نشان می‌دهد.

اما آنها برای خوانندگان انگلیسی زبان قابل فهم هستند و اطلاعات زیادی در مورد نحوه استفاده از کلمات ارائه می‌دهند. اگر یونانی و عبری می‌خوانید، به بسیاری از واژگان و ابزارهای مفید دیگر دسترسی دارید. توصیه می‌کنم از آثار دیگر اجتناب کنید.

یکی از رایج‌ترین آنها فرهنگ لغات عهد عتیق و عهد جدید و این بود. ممکن است اطلاعات ارزشمندی در آن وجود داشته باشد، اما پیشرفت‌های زیادی در منابعی که در اختیار داریم، حاصل شده است، اما به‌روزرسانی‌هایی نیز در روش‌شناسی‌ها و اصول زبان‌شناسی وجود دارد که فکر می‌کنم نشان می‌دهد اگر از آثار قدیمی‌تر استفاده می‌کنیم، باید آنها را با ابزارهای مطالعه کلمات جدیدتر مقایسه کنیم. بنابراین، با استفاده از این ابزارها، دوباره می‌توانیم سعی کنیم تعریف کنیم که این کلمه چه معنایی می‌تواند داشته باشد، چه امکاناتی در دسترس است.

و سپس سوم، مرحله سوم این است که از میان طیف معانی و احتمالات، مشخص کنیم که محتمل‌ترین، منظور نویسنده در این زمینه چیست. باز هم، زمینه، معنا را از ابهام خارج می‌کند. از میان همه احتمالات، زمینه معمولاً آن را به یکی از آن موارد محدود می‌کند.

گذشته از دوپهلوگویی یا دومعنایی احتمالی، یا شاید ابهام عمدی، یا بازی با کلمات، کنایه، و از این قبیل مواردی که نویسنده اغلب دو معنا را مد نظر دارد، خارج از آن، متن معمولاً احتمالات را به یک معنا محدود می‌کند. و در این زمینه باید پرسید که این کلمه به احتمال زیاد چه چیزی را منتقل می‌کند. به عنوان مثال، در یوحنا فصل ۳ و آیه ۳، جایی که عیسی شب هنگام با نیکودیموس تعامل می‌کند، فکر می‌کنم در واقع این را در آیه ۸ نیز می‌بینید، اما فقط با خواندن فصل ۳ و آیه ۳، عیسی بحثی را با نیکودیموس آغاز می‌کند و

، نیقودیموس از او، یکی از فریسیان، می‌پرسد: «رَبِّی، ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای، زیرا اگر خدا با او نبود، هیچ کس نمی‌توانست معجزاتی را که تو انجام می‌دهی، انجام دهد.»

و حالا عیسی در آیه ۳ پاسخ می‌دهد، به شما می‌گویم، حقیقت را می‌گویم، هیچ کس نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند مگر اینکه از نو زاده شود. فکر می‌کنم برخی از ترجمه‌ها این معنی را دارند، مگر اینکه از بالا زاده شود. این یک کلمه یونانی است که می‌تواند به معنای بالا یا دوباره باشد.

و سوال این است که آیا این فقط یک ابهام است که نمی‌توانیم دقیقاً مطمئن باشیم منظور یوحنا کدام بوده است، یا حداقل باید سعی کنیم بفهمیم منظور یوحنا کدام یک از این‌ها بوده است، یا می‌تواند نمونه‌ای از چیزی باشد که گاهی اوقات در انجیل چهارم می‌بینیم، و آن این است که نویسندگان از کلماتی استفاده می‌کنند که عمداً معنای دوگانه دارند، به طوری که در واقع این کلمه احتمالاً هر دو را نشان می‌دهد. آیا ممکن است که عیسی بگوید، یوحنا، در ثبت سخنان عیسی، می‌گوید که هیچ کس نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند مگر اینکه هر دو دوباره متولد شوند، و این تولد باید از بالا باشد، بسیار متفاوت از تولد فیزیکی که به نظر می‌رسد نیقودیموس در ادامه به آن می‌پردازد و می‌خواهد در ادامه مورد بحث قرار دهد. باز هم، باید به دو ابزاری که حداقل در مورد آنها صحبت کردیم، یعنی فرهنگنامه بین‌المللی جدید الهیات و تفسیر عهد عتیق و فرهنگنامه بین‌المللی جدید الهیات عهد جدید، تکیه کرد، اما تفاسیر نیز جای خوبی برای یافتن کمک در انجام مطالعات کلامی هستند.

در بحث مطالعات واژگان و تحلیل واژگانی، گاهی اوقات بحث در مورد آنچه نباید انجام داد و آنچه باید از آن اجتناب کرد، مهم است و تعدادی از آثار، انواع مغالطات یا موارد مختلفی را که باید از آنها اجتناب کرد خلاصه می‌کنند و من قصد ندارم همه آنها را تکرار کنم، اما صرفاً می‌خواهم چند مورد را که باید هنگام انجام مطالعات واژگان از آنها اجتناب کرد، برجسته و خلاصه کنم و دلیل اینکه فکر می‌کنم این امر ضروری است این است که اکثر دانشجویان کتاب مقدس، انجام مطالعات واژگان را آسان‌تر می‌دانند و شاید ابزارهای بیشتری برای انجام آن در اختیار داشته باشند و اغلب دانشجویانی را می‌بینید که در آنجا متوقف می‌شوند و فراتر از اظهار نظر در مورد معانی کلمات نمی‌روند، بنابراین احتمالاً ارتکاب برخی از این اشتباهات آسان‌تر است بنابراین من فقط تعداد انگشت‌شماری از آنها را خلاصه می‌کنم. مورد اول این است که تحت تأثیر یا بیش از حد تحت تأثیر تاریخ یا ریشه‌شناسی یک کلمه قرار نگیرید. محققان به آن مغالطه ریشه‌شناسی می‌گویند و منظور از آن صرفاً اهمیت دادن بیش از حد به معنای تاریخی یک کلمه یا منشأ آن کلمه است، گویی به نوعی بر معنای آن در یک دوره زمانی متفاوت تأثیر می‌گذارد یا تأثیر می‌گذارد.

شاید اینطور باشد. گاهی اوقات ممکن است یک کلمه خیلی از معنای اصلی خود منحرف نشده باشد، یا نویسنده ممکن است قصد داشته باشد آن را به روشی استفاده کند که منعکس کننده معنای اصلی آن باشد اما در نهایت، آنچه برای درک معنای یک کلمه مهم است، معنای تاریخی یا منشأ آن در گذشته نیست، بلکه معنای آن در زمانی است که استفاده می‌شود. برای نویسنده و خوانندگانی که در یک مقطع زمانی خاص از آن استفاده می‌کنند، چه معنایی دارد؟ بنابراین، به خصوص در خواندن خودتان و با تکیه بر آثار دیگر، از عباراتی مانند معنای ریشه‌ای این کلمه عبری آگاه باشید، که ممکن است اشتباه نباشد، اما اگر به گونه‌ای استفاده شود که به نوعی نشان دهد که در حال حاضر این معنی را دارد، مرتکب این مغالطه ریشه‌ای یا ریشه‌شناسی شده‌اید.

دوباره، اگر در موردش فکر کنید، اکثر گویشوران زبان‌ها حتی از معنای کلمات در گذشته یا منشأ آنها آگاه نیستند. تنها چیزی که آنها از آن آگاه و علاقه‌مند هستند این است که معنای آنها چیست و چگونه امروزه ارتباط برقرار می‌کنند. پس کاربران زبان چگونه از آن در یک مقطع زمانی مشخص استفاده می‌کنند؟ محققان این را رویکرد همزمانی نیز می‌نامند، در مقابل رویکرد درزمانی.

رویکرد دیاکرونیک به تاریخ کلمه علاقه‌مند است که مفید و جالب است، اما رویکرد همزمانی بر معنای یک کلمه در یک نقطه زمانی مشخص، در تاریخ، تمرکز دارد. و بنابراین اکثر زبان‌شناسان موافقند که همزمانی، با نگاه به معنای یک کلمه در یک دوره زمانی مشخص که با آن سر و کار دارید، باید بر دیاکرونی، معنای تاریخی آن کلمه، اولویت داشته باشد. مثالی از عهد جدید که اغلب به آن اشاره می‌شود و دیگران نیز به آن توجه به معنای کلیسا است *ekklesia* کرده‌اند، کلمه

به معنای از یا خارج از، و *ek* به معنای کلیسا از دو کلمه گرفته شده است، حرف اضافه *Ekklesia* کلمه به معنای اسم فعل به معنای فراخواندن. و بنابراین معمولاً این مفهوم به این صورت در نظر گرفته *klesia* می‌شود که کلیسا گروهی از کسانی است که از فرهنگ و مکان خود فراخوانده شده‌اند تا شهادت برای عیسی مسیح باشند. کلیسا گروهی از فراخوانده‌شدگان و جداشدگان است.

و هر چقدر هم که این حرف درست باشد، حداقل در زمان عهد جدید، به نظر می‌رسد که این کلمه صرفاً به معنای گردهمایی بوده است و می‌توانسته برای اشاره به انواع مختلف حتی گردهمایی‌های غیرمذهبی در جهان یونانی-رومی استفاده شود. بنابراین اصرار بر اینکه به معنای فراخوانده‌شدگان است، زیرا ممکن است در ابتدا

به این معنی بوده باشد، یا اینکه ممکن است اجزای تشکیل‌دهنده کلمه باشد، به نظر می‌رسد تأکید بیش از حد بر ریشه یا تاریخ کلمه است تا معنای کلمه در زمانی که نویسندگان عهد جدید می‌نوشتند. بنابراین وزن زیادی به تاریخ کلمه ندهید.

نه اینکه بی‌اهمیت باشد، یا اینکه یک کلمه هرگز نمی‌تواند همان معنایی را داشته باشد که در گذشته داشته است، اما باز هم، اولویت باید این باشد که این کلمه در این برهه از زمان و در متن خود چه معنایی دارد؟ و از آثاری که بیش از حد بر معنای ریشه‌ای تأکید می‌کنند، آگاه باشید، به خصوص آثار سطح عمومی‌تر که اغلب چیزی شبیه به این می‌گویند، معنای ریشه‌ای این کلمه، یا این کلمه از کلمه‌ای می‌آید که در ابتدا به این معنا بوده است، وقتی از آن برای تعیین معنای آن در یک متن خاص استفاده می‌کنند. دوم اینکه، یک کلمه را با معنای بیش از حد بارگذاری نکنید. من اغلب به این روش به عنوان روش کامیون کمپرسی اشاره می‌کنم، یعنی شما هر چیزی را که یک کلمه می‌تواند داشته باشد، در نظر می‌گیرید، آن را به کاربرد آن کلمه در یک متن مرتبط می‌کنید و همه چیز را در آنجا خالی می‌کنید.

باز هم، این مورد به ویژه در سطح عمومی‌تری مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. اما همانطور که قبلاً دیده‌ایم، هر زمان که کلمه‌ای در متنی ظاهر می‌شود، لزوماً به معنای همه معانی ممکن آن نیست و معمولاً هم نیست می‌تواند داشته باشد، هر بار که در متنی ظاهر می‌شود، کنار نمی‌گذارید trunk شما هر معنایی را که کلمه

در عوض، همانطور که دیده‌ایم، زمینه به رفع ابهام از معنا کمک می‌کند و عموماً آن معنا را به یکی از معانی خاص آن، خارج از محدوده معنایی، محدود می‌کند. بنابراین، اگر هر معنایی که یک کلمه می‌تواند داشته باشد یعنی محدوده یا میدان معنایی آن، را در معنای یک کلمه در هر مکان مشخصی بگنجانیم، مرتکب چیزی می‌شویم که من آن را اضافه بار معنایی می‌نامم. اضافه بار کردن یک کلمه با هر معنایی که می‌تواند داشته باشد

نکته آخر در این جلسه، و در جلسه بعدی چند مورد دیگر را مورد بحث قرار خواهیم داد، و چند نکته دیگر در مورد مطالعات کلمه‌ای مطرح خواهیم کرد، این است که یک کلمه را با یک مفهوم الهیاتی که در متن یافت می‌شود، اشتباه نگیرید. به طور کلی، مفاهیم و معانی الهیاتی در بافت وسیع‌تر یافت می‌شوند، و نه فقط، یا نه در کلماتی که اغلب با آنها مرتبط هستند. به عبارت دیگر، اگر کلمه کلیسا را در یک بافت ببینم، نه هر چیزی که ما با کلیسا مرتبط می‌دانیم، رهبری آن، ساختار سازمانی آن، بزرگان و شماسان، کشیش، عملکرد آن در عبادت و تبشیر، همه اینها در ذات کلمه کلیسا نیست، یا نباید روی کلمه کلیسا ریخته شود.

بنابراین، یک کلمه باید از مفهوم الهیاتی گسترده‌تری که ممکن است به آن اشاره کند، متمایز شود. یا به عبارت دیگر، اگر بخواهم درک متی از پادشاهی خدا و آموزه‌های عیسی در مورد پادشاهی خدا را مطالعه کنم، خود را به هر جایی که کلمه پادشاهی آمده است محدود نمی‌کنم. متی در مورد پادشاهی خدا تعلیم می‌دهد.

در مورد پادشاهی خود تعلیم می‌دهد. بنابراین، kingdom کلمه یونانی، basileia عیسی جدا از کاربرد کلمه از اشتباه گرفتن معنای یک کلمه یا اشتباه گرفتن یک کلمه با مفاهیم الهیاتی که در متن گسترده‌تر یافت می‌شوند و ممکن است با آن کلمه مرتبط باشند، خودداری کنید. در جلسه بعدی، فقط چند مغالطه دیگر را که باید از آنها اجتناب کرد، برجسته خواهیم کرد و سپس مثالی از نحوه انجام مطالعه کلمات ارائه خواهیم داد.

ما به کلمه یونانی «جسم» در غلاطیان فصل ۵ نگاهی خواهیم انداخت، و خیلی خلاصه نگاهی به تحلیل لغوی «جسم» در غلاطیان فصل ۵ خواهیم داشت، اینکه این کلمه چه شکلی می‌تواند داشته باشد، و چگونه می‌تواند به درک آن متن کمک کند.